هوالعلیم

عصمت ائمه و انبیاء علیهم السلام و ادله آن (۳)

برگرفته از کتاب «امام شناسی، جلد ۱»

حضرت علامه آیت‌الله حاج سیّد محمدحسین

حسینی طهرانی

قدّس سرّه

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلّى اللَه على محمّد و آله الطاهرين

و لعنة اللَه على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين

و لا حول و لا قوّة الا باللَه العلىّ العظيم

قال اللَه الحكيم فى كتابه الكريم:

﴿وَ كَذلِکَ أَوْحَيْنا إِلَيْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرنا ما كُنْتَ تَدْرِی مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ وَ لكِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا﴾[1]

صفات حسنه و رذيله و اهميت پرهيز از افراط و تفريط در آنها

در انسان صفات نيكوئى موجود است مانند شجاعت و سخاوت و عفّت و غيره كه چنان‌چه هر يک از آنها را به‌جا و به‌موقع خود به‌مقدار معين و

[1] پائين كه مرتبه جبن است سقوط كند يا به‌بالا كه مرتبه تهوّر و بى‌باكى. سوره الشورى (۴۲) آيه ۵۲.

لازم اعمال کند، صحیح و مفید بوده، و اگر از حدود خود تجاوز کند، و ضد آنها را اعمال نماید غلط و مضرّ خواهد بود.

ضدّ این صفات را صفات رذیله گویند، و آن جنبه افراط و تفریط در حدود این صفات است مثلًا شجاعت، ملکه‌ای‌است بسیار نیکو و آن حدّ متوسط و اعتدال و پسندیده بین دو حدّ نکوهیده است.

در ناحیه تفریط و کمبودی عنوان جُبْن و ترس از صفات رذیله و در ناحیه افراط و زیاده روی عنوان تهوُّر و بی‌باکی است که آن نیز غلط و غیر نیکو است.

انسان باید پیوسته این صفت را در خود به‌حال متعادل نگاهدارد و نگذارد از حدود خود به‌پائین که مرتبه جبن است سقوط کند یا به‌بالا که مرتبه تهوّر و بی‌باکی است تجاوز نماید.

هم چنین عفّت بسیار نیکو و پسندیده است، ولی چنانچه از حد خود ضعیف‌تر باشد به‌مرتبه خمود یعنی بی‌حسی و افتادگی منجر می‌شود که در این‌حال زشت و ناپسند، و اگر از حدّ خود قویتر شود

به‌مرتبه پرده‌دری و بی‌باکی که شَرَه است منجر می‌شود، که او نیز زشت و نکوهیده است، و باید انسان مواظب خود باشد که ملکه میانه و معتدل بنام عفّت پیوسته در او زنده بوده، و خدای ناکرده به‌مرحله خمود سقوط ننماید، و یا بمرحله شَره و پرده‌دری تجاوز نکند، که در آن حال آن ملکه پسندیده می‌میرد، و یکی از این دو ناحیه غیر محموده در انسان زنده می‌شود، و زندگی او زندگی نفس امّاره خواهد بود.

سخاوت نیز حدّ میانه و درجه پسندیده است چون بجا و بموقع مصرف نگردد، عنوان بخل بر او مترتب است و چون زیاده از حدّ اعمال شود عنوان تبذیز و نفله کردن بر او صادق است، و معلوم است که هر یک از این دو ناحیه، خراب و غیر پسندیده است، و باید سعی نمود که پیوسته در حال تعادل و به اسم ملکه سخاوت در انسان موجود باشد، و از افراط و تفریط که همان مرتبه تبذیز و نفله کردن و مرتبه بخل است جلوگیری شود، و انسان در این صورت انسان صحیح و متعادلی خواهد بود.

مهم ترین عوامل مانع از به افراط و تفریط

کشده شدن صفات نفسانی

اولین عامل: عقل

و لیکن آن نیروئی که در انسان موجود است و به‌واسطه آن این صفات را به‌حال تعادل نگاه می‌دارد همانا عقل است، که به‌علت عالم بودن آن به‌مصالح و مفاسد و برخوردار شدن از منافع و مضارّ اشیاء، مانند زنجیری آن صفات نکوهیده را مقید نموده و از حرکت و بروز آنها جلوگیری می‌نماید و تا هنگامی که نیروی عقل کار خود را نموده و بر وظیفه خود که انتظام این قواست عمل کند، هیچ یک از آنها نمی‌توانند از محل خود تجاوز نموده و به‌ظهور درآیند ولی چون در تمام افراد انسان بدون استثناء حتی اخیار و مردان با تقوی و صاحب فضیلت و دانش، اصل و ریشه آن صفات از بین نمی‌رود، بلکه تخم آنان در دل موجود و در انتظار پیدایش فرصت و زمینه مساعد برای نشو و نما و بروز است، همین‌که به‌علت فراهم شدن چنین زمینه‌ای موقع را برای بروز مساعد دیدند، بدون درنگ حمله نموده، و ملکه تقوی را، و دانش و فضیلت و عقل و بینش را در زیر

پای خود لگدکوب نموده، و خود در انسان طلوع می‌کنند.

مریضی که طبیب او را از خوردن غذا منع کرده است، چه بسا بعلّت همان عقل و ادراک منافعِ پرهیز، از خوردن غذا خودداری می‌کند، ولی احیاناً اگر زمینه مساعدی فراهم شود، یعنی گرسنه بوده و اشتهای کافی به‌غذا داشته باشد، و غذای بسیار مطبوع و لذیذی هم در خانه طبخ گردد که بوی آن از دور نیروی اشتها و میل مریض را به‌جنبش آورد، و اتّفاقاً کسی هم در منزل نباشد که از او احتشام نموده و خودداری کند، چه بسا یکمرتبه نیروی درخواست غذا و اشتها بحدّ اعلی در وجود او بالا رفته، یکمرتبه از جای بر می‌خیزد و از آن غذا بحدّ اشباع می‌خورد.

همین‌که سیر شد و در رختخواب افتاد، دست ندامت به‌دندان می‌گزد که چه عملی بود که انجام دادم با وجود عمل جراحی در معده یا روده مسلماً پس از چند ساعت باید گورستان را استقبال کنم.

دومین عامل: ملکه تقوی

و همچنین تا وقتی که ملکه تقوی مشغول انجام

وظیفه است، و مهار شهوت را به‌دست گرفته و او را اسیر خود نموده است، محال است شخص دست به زنا زند و عمل منافی عفّت انجام دهد ولی چون این شهوت جنسی در کانون انسان موجود است، چه بسا در زمینه مساعد مهار را پاره نموده، در جائیکه این قوّه شدید شده، در محلّ خلوت بدون مانع و رادع خارجی، و بدون مؤاخذه، بالاخص با رغبت و میل طرف، یا دعوت و تقاضای او، یکمرتبه این قوّه طلوع نموده و مرتکب چنین عمل زشتی می‌شود.

غفلت و تعلق به غیر خدا مهم ترین عامل ارتکاب گناهان

البته در حال طلوع، چنان عقل و تقوی و دانش به‌مفاسد و مضارّ این عمل را منکوب می‌کند که ابداً آنها نمی‌توانند در مقام جلوگیری برآیند، مسلّماً در آن حال تقوی و عقلی نیست، و علم و دانشی وجود ندارد، و الّا با وجود آنان کجا می‌تواند این غریزه از جای خود تعدّی کند.

لذا از حضرت رسول صلّی اللَه علیه و آله مرویست که: **لا یزنِی الزَّانِی حِینَ یزنِی وَ هُوَ مُؤمِنٌ وَ لا یشرَبُ الشَّارِب حِینَ یشربُ وَ هُوَ**

مُؤمِن[1] شخص زناکار در حال زنا ایمان ندارد، و شخص شارب خمر در حین شرب خمر، ایمان ندارد.

چه بسا از بسیاری از دانشمندان و اهل بصیرت در مواقع خاصّ، هنگام بحث و مغلوبیت کلمه زشتی سر می‌زند، و یا برای منکوب نمودن خصم و غلبه بر او در مقام مناظره و مجادله جمله‌ای ادا می‌شود که ناپسند بوده، و پس از آن نادم و پشیمان می‌شود، و با خود می‌گوید: من که دارای ملکه عفّت بودم، من که با خود قرار داد کرده بودم که دروغ یا غیبت یا سبّ و شتم، یا کلمه‌ای که دلالت بر عیب و نقص رقیب کند، سر نزند، چه شد که بدون تأمل و عاقبت اندیشی چنین کلمه‌ای را ادا کردم؟ و پرده عفّت لسان خود را دریدم؟

تمام اینها و اشباه و نظایر اینها به‌علت همان وجود صفت رذیله در دل، و مقید شدن آن بتقیید عقل و حفظ مصالح خارجی است، که دائماً در کمین نشسته، تا در موقع مناسب شکار خود را بگیرد و

---

[1] وسائل الشیعه، ج ١٤ صفحه ٢٣٣.

به‌کام خود برسد.

و همان‌طور که ذکر شد در تمام افراد بدون استثناء این بروزات و ظهورات، گاه گاه و احیاناً مشاهده می‌شود...[1]

باری اگر انسان به این حدّ از علم و تقوی قانع شود که به‌علّت ملاحظه مصالح خارجی از جنایت و جریمه خودداری کند، و نتواند اصل مادّه فساد را در خود نابود کند، و ریشه و میکرب صفات رذیله از شَره و خَمودی، جُبن و تهَوّر، بُخل و تبذیر و نظائر آنها را به‌کلّی از سویدای ضمیر خود ریشه کن کند، هنوز به‌مقام انسان واقعی نرسیده است.

مانند حیوانی که او را زنجیر نموده باشند تسلیم و مطیع است، ولی چون زنجیر را بگسلد چه کارها خواهد کرد.

اگر از دروغ، کم فروشی و ظلم و زنا و اشباه آن در بیداری اجتناب ورزد، در حالت خواب که دیگر مصالح خارجی مورد نظر نیست، این صفات رذیله طلوع کرده، و صحنه‌ای را از فجایع به‌وجود

---

[1] امام شمناسی، ج اول ص ۶۱-۶۴.

می‌آورد.

خواب زنا می‌بیند، خواب سودجوئی، و شخصیت طلبی و ظلم و جنایت می‌بیند، و چون از خواب بیدار شود، مسکین نیز تعجّب می‌کند که این خوابها با من چه مناسبت دارد، غافل از آنکه اصل و ریشه این مفاسد هنوز از دل او بیرون نرفته، بلکه موجود بوده، و خود را در زوایا و بیغوله‌های نفس مخفی نموده، تا در زمینه مساعد بروز نموده و به‌مقصد خود برسند.

چهارمین دلیل عصمت انبیاء و ائمه علیهم السلام از گناه: وجود نوعی علم و معرفت خاص

مقرّبان درگاه الهی در اثر برخورداری از یک نوع علم و بینش مخصوص ریشه رذائل و مفاسد را در وجود خود نابود کرده‌اند

انبیاء و ائمّه علیه السّلام و اولیاء مقربین درگاه حضرت احدیت این صفات رذیله و جراثیم فساد را به‌کلّی از دلهای خود بیرون ریخته، و تخم آن را در مزرعه دل خود محو و نابود نموده‌اند، و بعلّت عنایت حضرت باری یکنوع علم و دانش به آنها داده

شده است که با وجود آن علم و دانش دیگر مجالی برای این رذائل نیست.

آن نحوه از علم و بینش به یک بارقه تمام این صفات را می‌سوزاند و محو و نابود می‌کند، اصل و بنیاد بخل و شره و تهوّر را بر می‌اندازد که حتّی در تمام طول عمر و حتّی برای یکبار و حتی در عالی‌ترین زمینه مساعد، برای آنها چنین رذیله‌ای رخ نمی‌دهد.

چون یوسف صدّیق با وجود تمام شرائط و امکانات، با وجود تمام مقتضیات، و مواجه شدن با خطراتی عظیم به‌علّت ترک گناه، باز هم قلب او اجازه گناه نمی‌دهد.

این خاصّه و جوهره قلب که در چنین افراد است، دیگر نمی‌گذارد که حتّی در خواب خواب گناه ببینند، یا در بیداری خیال گناه را بنمایند.

برای مقرّبان و اولیای خدا در تمام درازای عمر، یک لحظه خیال گناه هم پیدا نمی‌شود، اگر سالیان دراز بدون عیال زیست کنند و در عالی‌ترین درجه امکانات برای آنان حتّی دور از اطلّاع مردم وسائل

گناه آماده گردد، ابداً خیال گناه در دل آنها خطور نمی‌کند، و فقط و فقط این افراد از آن کلیت بروز غرائز استثناء شده‌اند و بس. آن علمی که خدا به آنها بر اثر مجاهدات نفسانیه و استقامت در راه عبودیت حقّ داده و به‌علّت نور قلب، بدین مقام رسیده‌اند از سنخ علمهای معمولی نیست، بلکه علم خاصّ و کیفیت مخصوصی است که در لسان قرآن مجید تعبیر به روح اللَه یا روح القدس شده است.

﴿وَ كَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ وَ لكِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نشاء مِنْ عِبادِنا﴾[1] ما همچنین وحی کردیم به‌سوی تو روحی را از امر خود، که قبل از آن از حقیقت کتاب و اسرار عالم آفرینش، و از معارف الهیه علم و اطّلاعی نداشتی!

ما این روح را نوری قرار داده‌ایم که به‌وسیله آن هر کدام از بندگان شایسته خود را که بخواهیم هدایت می‌کنیم.

این نور همان روح خدا یا روح القدس است که

---

[1] سوره الشّوری (۴۲) آیه ۵۲.

در قلب انسان وارد شده، و حالت قلب را دگرگون می‌کند، او را بکلّی از غیر خدا منصرف و یکباره بخدا می‌پیوندد، و این است مقام عصمت انبیاء و ائمّه اطهار.

آیا رسیدن به مقام عصمت مستلزم نابودی نفس است؟

در اینجا باید دانست، در این مقام نه این‌است که نفس به‌کلّی نابود می‌شود، بلکه منقاد صرف و مطیع محض می‌گردد، و به اندازه سر سوزنی مجال تخطّی و تجاوز برای او نمی‌ماند.

روزی حضرت رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله فرمودند: با هر یک از افراد بشر شیطانی است که او را دعوت به‌گناه می‌کند.

عرض کردند: ای رسول خدا آیا در وجود شما هم این شیطان موجود است؟ فرمود: **بَلی وَ لکن شَیطانِی أسلَمَ بِیدِی**[1]

آری! لکن شیطان من به‌دست من رام شده، و تسلیم و منقاد اوامر من گردیده است.

---

[1] .مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۲۵.

در این حال برای اولیای خدا، این نفس بهترین سرمایه خدا، و گرامی‌ترین موهبت الهی است، چون نفسِ مطمئنّه گردیده، و لیاقت خطاب رجوع به‌حَرَم خدا را پیدا نموده است.[1]

[1] امام شمناسی ج اول ص ۶۴-۶۷.